

کنش برای سرنگونی

(2)

نگاهی دیگر به مبارزات طبقاتی در ایران

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

هم زمان با فرارسیدن هر سال نو باید قدری هم در اندیشه هایی که ما را از رسیدن به هدف دور کرده اند خانه تکانی کنیم. در این رابطه بهتر است جرات داشته باشیم دگم ها را بشکنیم و برخی از بدیهیات را زیر سؤال ببریم تا حرکتی جدید میسر شود. امروزه جنبش های صنفی از پتانسیل بالایی برای تغییر آفرینی در ایران برخوردارند. اما تاثیر آفرینی آنها در سرنوشت سیاسی کشور، قبل از هر چیز به بهره برداری درست و هوشمندانه از آنها بستگی دارد. در مقاله ی قبلی به بررسی مورد جنبش فرهنگیان پرداخته شد. اما در ایران زمینه برای بروز يك جنبش طبقاتی دیگر نیز وجود دارد. جنبش کارگری که از توان و قدرت بسیار بالایی برخوردار است سالهاست در چنبره ی بی سازمانی خود گرفتارست. به دلیل نبود امکان برای تولد تشکل های کارگری مستقل، توان اعتراضی کارگران بصورت حرکتی پراکنده به هدر رفته است و یا توسط مهره و تشکل های دولتی مهار و جهت دهی شده است. آیا این امکان هست که جنبش کارگری از قید محدودیتها و کمبودهای خویش آزاد شده و تبدیل به يك جنبش سراسری شود؟ آیا شرایط برای بروز يك قیام کارگری سرنوشت ساز فراهم است؟ مقاله ی حاضر پاسخی برای این سوالات را بررسی می کند.

دو استدلال متفاوت

به این سوال می توان به دو گونه، پاسخ مثبت داد. بلی هست و نیاز دارد که روی آن کار شود تا چنین مهمی تحقق یابد. اشکال این پاسخ این است که بیشتر ذهنی و رویایی است. یعنی ریشه در واقعیت در صحنه ی ایران ندارد. نوعی دل خوش کردن چپ روانه به پتانسیل اعتراضات کارگری است، بدون آنکه توان این اعتراضات را برای تبدیل شدن به يك «جنبش سرنوشت ساز» با دیدی واقع گرایانه اندازه بگیرد.

اما به این سوال می توان پاسخ دیگری را نیز ارائه کرد که بر يك فرضیه استوار است. فرضیه ی مورد نظر می گوید که **در دل يك جامعه استبداد زده، نمی توان مبارزه ای به تمام معنا طبقاتی داشت.** یعنی مبارزات صنفی و بطور مشخص، مبارزات کارگری در ایران، نمی توانند فقط خصلت **صنفی** داشته باشند زیرا این گونه مبارزات به طور الزامی منجر به توجه به ریشه های ساختاری مشکلات صنفی مطرح شده می گردد و این نیز سبب می شود در جایی بحث و انتقاد به ساختار سیاسی بکشد. از همین روی نیز وجود اختناق و سرکوب سیاسی مانع از آن می شود که انتقاد گری ریشه ای عمق لازم را بیابد.

مبارزات کارگری در کشور ما نمی تواند تنها خصلت صنفی داشته باشد، زیرا بحران های حاکم بر حیات اجتماعی و اقتصادی طبقه ی کارگر فاقد بنیادهای صنفی هستند. علت اصلی قبل از هر چیز به **ماهیت مافیایی** ساختارهای حاکمیت بر می گردد. مجموعه ای از باندهای مافیایی از بالاترین و قویترین آنها گرفته، مانند مافیای رفسنجانی و خامنه ای، تا باندهای کوچک ائمه جمعه و سایر مسئولان دولتی و شبه دولتی. این شبکه مافیایی البته در دراز مدت سبب شکل گیری نوع بخصوصی از ساختار طبقاتی نامعمول شده است. در چنین ساختار نامنظمی نمی توان مبارزات کارگری را در محدوده ی طبقه ی کارگر نگه داشت. این واژه معنای وسیع تری را در بر گرفته و اقشاری مانند کارمندان دون پایه و یا فرهنگیان را نیز در

بر می گیرد. بخش عظیمی از جمعیت ایران هم اکنون جزو طبقات فقیری هستند که قربانی مستقیم عملکرد مافیاهای درون قدرت سیاسی یا اقتصادی جامعه می باشند. بخشی از جمعیت، در قشرهای میانی به سر می برند و یک اقلیت کوچک در رفاه مطلق ناشی از غارتگری غوطه می خورد.

تداوم يك واقعت تاريخي

در چنین شرایطی هر گونه برداشت محدود طبقاتی از مبارزات به ظاهر «صنفي» سبب کاهش عرصه ی آن و نازایی و ایستایی بحث خواهد شد. ساختار سیاسی و اجتماعی ایران در وضعیتی است که می توان از آن به عنوان «استبداد طبقاتی» نام برد. در این نوع از حاکمیت ها، در عین حال که استثمار طبقاتی، آن گونه که در مارکسیسم کلاسیک ترسیم می شود، در جریان است، اما هر گونه شناس پیشبرد مبارزه ی طبقاتی از مسیر مبارزات تنها صنفي و با جهت گیریهای تقلیدی گرای طبقاتی ناممکن است. زیرا حاکمیت، امکان تشکل و سازماندهی مبارزات صنفي را نمی دهد و در قبال هر گونه تلاشی در این باره، با خشونت و سرکوب برخورد می کند. مبارزه ی طبقاتی و یا صنفي برای موفقیت نیاز به حداقلی از فضای دموکراتیک دارد که در آن سازماندهی پتانسیل ها ممکن باشد. این فضا در کشورمان موجود نیست. از همین روی در جوامعی مانند ایران، مبارزات صنفي به طور جبری ابعاد و ماهیت سیاسی یافته و به دنبال اهدافی می روند که بطور فاحش از مرز خواستههای صنفي پا فرا می گذارد. این امر در کشوری که قرنهایست در این دور باطل بین مبارزه علیه استبداد و مبارزه ی طبقاتی گرفتار است پدیده ای شناخته شده می باشد. در این باره يك سند تاریخی بسیار گویاست :

در سال 1908 يك فعال سوسیالیست ایرانی در نامه ای به کارل کائوتسکی¹ از وی درباره ی چگونگی پیشبرد مبارزه ی سوسیالیستی در ایران رهنمود می خواهد. پاسخ وی نشان می دهد چرا ضرورت دارد کلیه ی نیروهای دموکراتیک جامعه، بدون تعصبات سیاسی و حتی طبقاتی، با يك هدف مقدماتی مشترک، وارد صحنه شوند تا نخست به دموکراسی دست یابند و از این طریق راه را برای مبارزات طبقاتی خاص خود دنبال کنند. کائوتسکی می نویسد : « ایران هم مثل دیگر کشورها به راه آهن و صنایع بزرگ احتیاج دارد. اما ایران اکنون راه سرمایه داری را در پیش گرفته و اگر بوسیله خارجی استثمار نشود، چه بسا که سریعتر در این مسیر پیشروی کند. این سرمایه خارجی در ایران تنها به شکل سرمایه صنعتی ظاهر نشده، بلکه بیشتر به صورت سرمایه استقراری وارد شده است و در این صورت تمامی ملت را استثمار می کند، از جمله دهقانانی که با مالیات دادن در واقع بهره قرضهای دولتی را می پردازند. در نتیجه، دهقانان فقیرتر می شوند و دیگر نمی توانند کالاهای صنعتی را بخرند. به همین دلیل است که سرمایه خارجی در ایران، درست مثل روسیه، بازدارنده ی رشد بازار داخلی است که خود شرط لازم رشد صنایع بزرگ است. وقتی به استثمار ایران توسط سرمایه خارجی خاتمه داده شود، بازار داخلی و به همین نحو سرمایه داخلی رشد خواهد کرد، زیرا اضافه ارزش در کشور باقی می ماند. اگر جنبش پرولتری بخواهد رشد کند، نه تنها آزادیهای سیاسی برای دموکراسی ضرورت دارد، بلکه استقلال ملت از تاثیر سرمایه خارجی و نه تنها استقلال سیاسی بلکه استقلال اقتصادی نیز ضرورت دارد.»²

در این باره دیده می شود که پس از نزدیک به یکصد سال، این واقعت تاریخی هنوز در جامعه ی ما در جریان است. نیروهای سیاسی به ظاهر رادیکال، بی توجه به اهمیت رعایت يك مسیر تاریخی، هم چنان آشفته و سرگردان هر يك ساز خود را می زنند و در حال فرسودگی و شاهد منفعل تحلیل رفتن نیروهایشان می باشند ؛ بدون آنکه به اهمیت این موضوع پی ببرند که تا ایران از شر استبداد آزاد نشود هیچ يك از آنها، حتی به بخشی از امیدواریهایی و

¹ کارل کائوتسکی (1854-1933) متولد پراگ و از متفکران سوسیالیست آلمان محسوب می شد. او نقش فعالی در عامه فهم کردن مارکسیسم داشت.

² http://www.javaan.net/history/sanad/part%20K%201_sand%20gadimi.htm (تاکید از نگارنده)

آرمان‌هایی که برای خود تعیین کرده اند، نخواهند رسید. زیرا هر چند که هر مبارزه ی سیاسی در خود خصلت طبقاتی دارد، اما **مبارزه ی طبقاتی به شکل کلاسیک خود در يك جامعه ی استبدادی ناممکن است**. نباید الگوی مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه داری صنعتی را به جوامع مادون سرمایه داری و یا جوامع شبه سرمایه داری استبدادی تعمیم دهیم. هر چند که ماهیت استثمار در این جوامع نیز از نوع طبقاتی است، اما شکل بندی و تعریف آن متفاوت است.

به همین دلیل نیز در جوامعی مانند ایران حتی اگر هم شورشها و حرکت‌های اعتراضی از جانب طبقات محروم روی دهد، به دلیل بستر استبدادی حاکم نمی توان امیدوار بود که به سرانجامی برسد. همانند مبارزه ی کارگران در ایران تحت سلطه استبداد آخوندی. سالهاست که کارگران کشورمان به تظاهرات و اعتراض دست می زنند و در ماه‌های اخیر این جریان حتی به صورت روزانه در آمده است. اما با این وجود می بینیم که این رشد کمی گسترده، سبب نشده است که يك تحول کیفی تعیین کننده در این جنبش کارگری به وقوع بپیوندد. زیرا استبداد اجازه نمی دهد که جنبش کارگری عوامل لازم برای تبدیل خود به يك جریان سرنوشت ساز را بدست آورد:

- هماهنگی واحدها برای برگزاری حرکت‌های سراسری : بطور مثال اعتصابات ملی
- بدست آوردن يك بدنه ی تشکیلاتی سازمان یافته و پایدار
- برقراری ارتباط میان کارگران بخش های خصوصی و دولتی
- تبلیغات گسترده و عمومی
- کسب قدرت رهبری جنبش های اعتراضی جامعه

استبداد طبقاتی

استبداد خشن و سرکوبگر رژیم، اعتراضات کارگری را در حالت ناقص و ناکامل خود منکوب کرده و به آن اجازه رشد کیفی نمی دهد. به همین دلیل نیز امکان تبدیل اعتراضات و خیزشها به «جنبش»³ وجود ندارد. همین امر نیز هدر رفتن نیروهای معترض و از دست رفتن فرصت‌های عالی را در بر داشته است. یادآوری کنیم که جنبش های مربوط به سایر اقشار محروم و معترض نیز کمابیش دچار چنین عارضه ای هستند. این تجربه ی مشخص ما را بر آن می دارد که به سویی يك واقعیت بدیهی برویم و آن اینکه **انتظار شکل گیری يك جنبش صنفی و یا حرکت طبقاتی سرنوشت ساز را در ایران کنونی نداشته باشیم**. استبداد و سرکوب برخاسته از آن، شانس بروز جنبش های غیر سیاسی را در حد وسیع به شدت کاهش داده و اگر هم این حرکت ها سراسری شود احتمال موفقیت نهایی آنها ناچیز است. به همین دلیل، برخلاف نگرش کلاسیک و تا حد زیادی کلیشه ای، اگر بتوانیم این حرکت‌های اعتراضی را در چهار چوب **يك قیام سیاسی** برانداز مورد بهره برداری قرار دهیم استبداد حاکم سقوط می کند و در فضای دمکراتیک پس از سقوط استبداد می توانیم امیدوار باشیم که **جنبش های صنفی با ماهیت طبقاتی** بتوانند با سازماندهی مناسب شانس ظهور و موفقیت داشته باشند.

در اینجا نیز با اشاره به نامه ی کائوتسکی می توانیم تاکید بر این ضرورت تاریخی را در گفتار وی ببینیم : « اما سوسیالیست ها با توهمات دمکرات های مبدل درباره دمکراسی بورژوازی و خرده بورژوازی وارد این مبارزه نمی شوند. آنها وقتی از مبارزه دمکراتیک حرف می زنند، درک دیگری جز مبارزه طبقاتی از آن ندارند. آنها می دانند که پیروزی دمکراسی به مفهوم ختم مبارزه سیاسی نیست و اینکه این پیروزی تازه آستانه نبردهای جدیدی است که پیش از آن تحت سلطه استبداد مطلقه ناشناخته و غیر ممکن بودند»⁴

³ درباره خصلت‌های «جنبش» به عنوان يك حرکت پایدار نگاه کنید به : مقاله «تبدیل خیزش به جنبش : راه سرنوشتی» : <http://www.koroshernfani.com/neveshteha/tabdilkhizesh.PDF> و «نگرش کارکردی بر خیزش های اجتماعی اخیر در ایران» <http://www.koroshernfani.com/neveshteha/negarshekarkerdi.PDF>

⁴ http://www.javaan.net/history/sanad/part%20K%201_sand%20gadimi.htm (تاکید از نگارنده است.ك.ع)

بدین ترتیب می بینیم آنچه حدود یکصد سال پیش نمودی از «بیماری کودکانه ی چپ روی»⁵ نزد برخی از سوسیالیست ها بود، در حال حاضر نزد همه ی سیاسی کاران ما، از چپ تا راست، یافت می شود. همه سیاسی کاران ما بر این باورند که می توانند با شعبده بازی سیاسی آنچنان حرکتی را در جامعه برانگیزند که هم استبداد را ریشه کن کند، هم دموکراسی را مستقر سازد و هم سبب پیروزی یک طبقه ی اجتماعی بخصوص شود. آنها بدین ترتیب وعده ی معجزه ای را می دهند که تاکنون در هیچ جای تاریخ بوقوع نیوسته است. می بینیم که چگونه خامی و عدم بلوغ اندیشه ی سیاسی ایرانیان موجب شده که هنوز بسیاری از سیاسی کاران ما به شدت و با تعصب، به این نوع از خرافات سیاسی و جادوگریهای ایدئولوژیک باور دارند. باوری که سبب شده هر کدام در لاک خود فرو روند و حاضر به گفتگو با هیچ نیروی سیاسی دیگری نباشند. براین اساس اپوزیسیون ایرانی به مجموعه ای از جزایر پراکنده و دور افتاده بدل شده است که ساکنانش برای حل مشکلاتشان قادر به برقراری ارتباط با هم نیستند و نمی توانند به همیاری و مبادله ی میان خود بپردازند.

به عنوان نتیجه گیری

همه ی سازمانهای سیاسی مدعی هستند که به تنهایی **حقیقت محض** را در انحصار دارند و اگر در این میان قرار است سرنگونی رژیم اسلامی، به چیزی جز به قدرت رسیدن آنها ختم شود، اصول براندازی حکومت استبدادی فعلی فایده ای در بر ندارد. از طرفی نیز، چون هیچ یک به تنهایی قادر به سرنگون ساختن رژیم نیست، همگی در حال انفعال، تماشاچی شده اند و در این میان جمهوری اسلامی از مرز یک ربع قرن عمر نیز فراتر رفته است. اینک و در آستانه سال 1383 باید از همه ی سازمانهای سیاسی و فعالان اپوزیسیون برانداز پرسید:

آیا لجاجت سیاسی به خرج دادن و شاهد فرسودگی خود و فقر و فلاکت یک ملت بودن بهتر است، یا بازنگری برخی از باورهای غیر واقعی، قبول برخی از بدیهیات و نجات ایران از چنگ استبداد تخریب گر کنونی؟ آیا بهتر نیست با نزدیک شدن نیروهای رادیکال و برانداز، رژیم مستبد فعلی را سرنگون کرده و زمینه را برای آغاز یک مبارزه ی سیاسی و طبقاتی «ممکن»، در جامعه ای که حداقل های دمکراتیک در آن رعایت می شود، فراهم سازیم؟ پاسخ این سؤال از جانب نیروهای سیاسی، اعم از تشکل ها و سازمانها و نیز نیروهای منفرد مبارز، تعیین خواهد کرد که آیا سال 1383 سال تغییر و دگرگونی است و یا سالی دیگر در عمر طولانی و تخریب گر رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی.

* *

⁵ http://www.kamarade.lautre.net/rubrique.php3?id_rubrique=31